

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

محمد فراگوزلو

۱۴ می ۲۰۱۱

## امکان‌یابی مکان دفن نئولیبرالیسم

تناقض ذاتی شیوه تولید سرمایه داری

۷

درآمد

در جریان مقاله "بحران کاپیتالیستی از افریقای شمالی تا خاورمیانه" به یکی از دو دلیل اساسی بحران سرمایه‌داری با تبیین گرایش نزولی نرخ سود پرداختیم و نشان دادیم که چگونه افت سود سرمایه صنعتی به بحران‌های دامنه‌دار و خیزش‌های توده‌ای در کشورهای سرمایه‌داری انجامیده است. اینک در ادامه سلسله مباحث تجزیه و تحلیل ماهیت عروج و افول سرمایه‌داری جدید (نئولیبرالیسم) به یک ضلع اساسی دیگر تعلیل بحران سرمایه‌داری - که در جریان بحران جاری نیز نمود داشته است - می‌پردازیم. امید داریم این مجموعه به دانشجویان رشته اقتصاد سیاسی به منظور استمرار نقد نئولیبرالیسم یاری رسانده باشد.

در آخرین بخش این مقالات مسلسل به تبعات بحران جاری اقتصاد سیاسی نئولیبرال با تأکید بر افول هژمونی اقتصادی سیاسی ایالات متحده آمریکا و به تبع آن افت محسوس دخالت‌گری نظامی بزرگترین دولت امپریالیستی قرن گذشته و حال اشاره خواهیم کرد.

الف. اضافه تولید سرمایه

از ابتدای دهه ۱۹۳۰، سرمایه‌داری جدید همواره در متن بحران مستمر قرار داشته است. کلیات این بحران در دو مؤلفه سقوط سودآوری سرمایه صنعتی (گرایش نزولی نرخ سود) و اعاده نرخ سود نهفته است. در این‌جا موضوع یکی از ده‌ها بیماری برآمده از رکود و افت شیوه تولید سرمایه‌داری مطرح نیست. بحران کنونی که سیاه‌ترین ایدئولوژی سرمایه‌داری (نئولیبرالیسم) را به مرداب ریاضت اقتصادی فرو برده، برای نخستین بار پس از جنگ دوم جهانی همه بخش‌های اقتصادی را فراگرفته و به تناسب موقعیت مالی و صنعتی کشورها، نظام‌های حاکم را به نبرد فرا خوانده است.

بحران مرگبار نئولیبرالیسم به مثابه بحران اضافه تولید مطلق سرمایه در واقع دومین بحران عمومی اضافه تولید سرمایه است. با این که همه شواهد موجود - دستکم از ابتدای دولت دوم بوش ثانی - به این واقعیت محرز گواهی می‌دهند اما نظریه‌پردازان اقتصاد بورژوائی به سادگی از کنار دلیل اصلی بحران (اضافه تولید سرمایه، گرایش نزولی سودآوری و تلاش برای اعاده نرخ سود) عبور می‌کنند و فقط به بخشی از زمینه‌های بسترساز بحران - مانند ماجرای ساب‌پرایم و درهم ریختن تراز سرمایه مالی - می‌پردازند و با وجود ورشکستگی صنایع عظیم خودروسازی (جنرال موتورز، فورد، کرایسلر) تمام توجه خود را معطوف جنبه‌های سقوط بازار بورس و تلاشی بانک‌های رهنی می‌کنند. آنان خوب می‌دانند برای عبور از بحرانی که نتیجه و معضل ساختاری و تجسم محدودیت تاریخی شیوه تولید سرمایه‌داری است، راه‌حل بی‌خطری ندارند. هر ستراتیژی از جمله بازگشت به کینزیسم یا سرمایه‌داری تحت کنترل بازسازی شده و بازار ذیل سلطه و تنظیم دولت، فقط تیر خلاصی بر شقیقه نئولیبرالیسم شلیک خواهد کرد، بل‌که هزینه‌های فراوانی نیز بر دوش سرمایه‌داری خواهد نهاد. تأکید بر این نکته ظریف ضروری است که بحران اضافه تولید مطلق سرمایه از اساس با بحران اضافه تولید کالا متفاوت است. از چند دهه پیش - و به ویژه در قضیه تعلیل جنگ دوم جهانی - اعتراف به وجود اضافه تولید کالا و تلاش برای حل سودآور مسأله، همچون واقعیتی مسلم در صدر صورت حساب‌های سرمایه‌داری نشست است. هر شیوه‌ای از تولید سرمایه‌داری، بدون برچسب اضافه تولید کالا اصولاً تصور ناپذیر است. زمانی که بازار منقبض می‌شود، اضافه تولید کالا نیز به وجود می‌آید. چرا که فروش "انبوه کالای تولید شده" به دلیل فقدان سودآوری لازم مقرون به صرفه نیست. درک این واقعیت مشهود نباید چندان پیچیده باشد که میان بخش‌های مختلف تولید همواره ناهم‌آهنگی، ناموزونی و رقابت و عدم تناسب حاکم است. از یکسو برخی بخش‌ها کمتر از میزان تولید مصرف می‌کنند و از سوی دیگر بعضی بخش‌های تولید، بیشتر از نیاز مصرف کالا می‌سازند و در نهایت به دلیل وجود سوء مصرف در جامعه خرید و مصرف کالا پائینتر از حجم تولید است. بررسی فرایند پیش‌گفته امکان تحلیل و سمت‌گیری بخشی از بحران کاپیتالیستی را میسر می‌کند.

به طور کلی در جریان سیر تطور جامعه بورژوائی، بحران‌های اضافه تولید سرمایه، اضافه تولید کالا، سوء مصرف و فقدان تناسب میان تولید و مصرف امری پیش‌بینی پذیر است. همه این عوارض، تابع قوانین - و یا قانون - زدائی و هرج و مرج - حاکم بر روابط بازار و عرضه و تقاضاست. بحران اضافه تولید کالا معلول شرایط فروش مطلوب (پرسود) کالا، افزایش قیمت‌ها (سودآوری بیشتر) و در نتیجه فزونی حجم تولید است. در چنین وضعی که کالا سودآورست، همه کارخانه‌ها با ظرفیت کامل به تولید مشغول می‌شوند و البته اشتغال نیز با آهنگی کندتر از تولید رشد می‌کند. پیشرفت چنین مناسباتی - که یک چند به رونق و شکوفائی سرمایه‌داری می‌انجامد - به گونه‌ای طبیعی به تولید انبوهی از کالای مازاد بر مصرف جامعه و یا رکود فروش به دلیل نرخ نزولی سود ختم می‌شود. بدیهی‌ترین برآیند چنین روندی به صورت کاهش قیمت‌ها، تعطیلی کارخانه‌ها، بی‌کارسازی‌های گسترده کارگران و در نتیجه ورشکستگی فروشندگان و صاحبان کالا و رکود اقتصادی شکل می‌بندد. چنین بحرانی مولود رشد سریع و شدید حجم تولید در بخش‌های مختلف تولید و ایجاد اغتشاش در حرکت منظم بازار است. در این جا دیگر دست نامرئی و معجزه گر بازار قطع شده است.

بحران سوء مصرف در حالی پدیدار می‌شود که مصرف برخی کالاها سیر نزولی طی می‌کند و نرخ اشتغال را نیز با خود به پائین می‌کشد. در جامعه بورژوائی کمیت تولید و مصرف از یکسو به شکل عمده محصول عمل‌کرد مستقل و متضاد سرمایه‌داران مختلف است و از سوی دیگر و صرفاً با درجه معین و متفاوتی توسط نهادهای دولتی

هدایت و رهبری می‌شود. برای تشریح چبستی فراگرد بحران اضافه تولید، اندک تأملی در دوره (cycle) ارزش بخشی سرمایه در کل و به عبارت روشنتر تصریح روندی که از مسیر آن سرمایه معینی به اعتبار نیروی کار به سرمایه بیشتر صعود می‌کند، ضروری‌ست.

سرمایه  $c$  (سرمایه ثابت) از طریق تولید ارزش افزوده ( $pv$ ) ارزش‌مند می‌شود. در مرحله بعدی ارزش جدید ( $c+pv$ ) برای استمرار حیات ناگزیر باید از نو به ارزش خود بیفزاید. ادامه این روند محتاج تکامل و توسعه سرمایه است. چنین تکاملی به گونه رشد ترکیب ارگانیک سرمایه بر مبنای رشد تکنیک تولید – به تعبیر سرمایه‌داری پست‌مدرن نوآوری تکنولوژیکی و در واقع افزایش شدت کار و تولید – تحقق‌پذیر است. در این مرحله سرمایه جدید ( $c'=c+pv$ ) باید لاجرم با تولید ارزش اضافه جدید ( $pv'$ ) مجدداً خود را ارزش‌دهی کند. اضافه تولید مورد بحث ما در چنین فرآیندی پیش می‌آید. آن هم به این دلیل روشن که سرمایه‌ای که در دور پیشین ارزش افزائی تولید شده، تبعاً بیش از مقدار مورد استفاده و نیاز دور بعدی است. مارکس در مجلد سوم سرمایه به دقیق‌ترین شکل ممکن بحران اضافه تولید از طریق ارزش افزوده را شرح داده است:

«... بنابراین اگر سرمایه افزایش یافته، صرفاً مقدار ارزش افزوده معادل و یا حتی کمتر از آنچه که قبل از افزایش یافته بود، تولید کند، [بدین‌سان] اضافه تولید مطلق سرمایه به وجود می‌آید. [که معنایش سرایت بحران به همه عرصه‌های تولید است]» (Karl Marx, ۱۹۵۹, volume ۳, P. ۳۹).

در جامعه بورژوائی اضافه تولید مطلق سرمایه امری طبیعی و محصول تکوین شرایط به منظور انباشت سرمایه است. در حقیقت هر بار که ترکیب ارگانیک سرمایه ارتقاء می‌یابد، مقدار کاری را که برای توازن کمیت ارزش مصرفی تولید شده به کار گرفته می‌شود، تقلیل می‌دهد. ناگفته پیداست که گرایش طبیعی و ثابت سرمایه به سمتی است، که مقدار کار صرف شده را به سوی صفر می‌کشاند. همواره مقدار ارزش انباشت شده در مقابل ارزش جدید در حال رشد است.

واقعیت این است که رشد ترکیب ارگانیک سرمایه، کار لازم را در کمیت کاری که مورد استفاده قرار گرفته است، کاهش می‌دهد و به این ترتیب کار اضافه افزایش می‌یابد. با این حال افزایش کار اضافه تنها در محدوده معینی عمل می‌کند. چنانچه زمان روزانه کار ۱۰ ساعت باشد – نتیجه همان خواهد بود که گویی ۲۴ ساعت است – مقدار کار اضافی که به کارگر تحمیل می‌شود تنها می‌تواند کمتر از این باشد، هر چند که به ۱۰ ساعت نزدیک می‌شود. اگرچه سرمایه – که به تدریج توسعه می‌یابد – تعداد کمتری کارگر در کمیتی برابر با ارزش اضافه تولید شده به کار می‌گیرد، اما در مقابل نمی‌تواند کمیت کار تحمیل شده به هر کارگر را بیشتر از کمیت کار در یک روزانه کار ارتقاء دهد. چرا که مستقل از محدودیت‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی، اوقات کار با محدودیت زمانی ۲۴ ساعت روبه‌روست و در نتیجه ناگزیر وضع به جایی می‌رسد که رشد بعدی سرمایه موجب تقلیل کمیت ارزش افزوده می‌شود.<sup>۱</sup>

رشد سرمایه – چنان‌که پیشتر نیز گفتیم – تابع چارچوب مشخصی است. سرمایه  $c$  (سرمایه‌ی مادر) پس از ایجاد سرمایه  $pv$  (سرمایه‌ی دختر) در موقعیت جدیدی قرار می‌گیرد. در این وضع جدید سرمایه  $c$  و  $pv$  ( $c+pv$ ) به طور کلی ناپدید شده و در قالب شخصیتی جدید ظاهر می‌شود. به کارگیری ارزش اضافی به مثابه سرمایه می‌باید شرایط استخدام سرمایه‌ی جدید را منقلب کند و به شکل‌گیری ترکیب ارگانیک عالی‌تر سرمایه در کلیت آن بینجامد. به عبارت دیگر با ایجاد مناسبات عالیتر میان ارزش سرمایه ثابت و ارزش سرمایه متغیر، نرخ ارزش افزوده ارتقاء می‌یابد. چنین واقعیتی به ما تأکید می‌کند که اضافه تولید سرمایه روندی اجتناب‌ناپذیر است. بحران‌های بی-

شمار مالی، اعتباری، سیاسی، فرهنگی و غیره، جملگی جنبه‌های مختلف بحران شیوه تولید سرمایه‌داری به شمار می‌روند. رقابت میان سرمایه‌داران - که در واقع نوعی جنگ با وسایل مخصوص است - به ویژه در دوران بحران، اشکال و مضامین خشنی به خود می‌گیرد و سرمایه‌داران برای کنار زدن رقبای خود از این یا آن بازار به هر توطئه‌ای دست می‌یازند.

از یک طرف، در عرصه تولید هیچ سرمایه‌داری در بخش‌هایی که سودآور نیست، سرمایه‌گذاری نمی‌کند و از طرف دیگر، از آنجا که سرمایه‌داران ارزش افزوده کسب شده را نمی‌توانند تنها در محدوده‌هایی که در اختیار دارند، به کار گیرند، ناگزیر در جست‌وجوی امکانات در قلمرو سرمایه‌داران دیگر برمی‌آیند. هر سرمایه‌داری به این دلیل که در زمینه‌ای که برایش جدید است، با ترکیب ارگانیک عالی‌تر سرمایه و طبعاً ترکیب تکنیکی رشد یافته‌تر و در نتیجه بارآوری بیشتر کار، سرمایه‌گذاری می‌کند. هر سرمایه‌داری از امکانات لازم برای تسخیر بخشی از بازار بهره‌مند است. این واقعیت که سرمایه‌گذاری در زمینه‌های جدید، سود کمتری از سرمایه‌گذاری پیشین دارد، باعث صرف‌نظر از سرمایه‌گذاری جدید نمی‌شود. برای سرمایه‌دار راه دیگری جز راکد گزاردن ارزش اضافی کسب شده وجود ندارد. این امر برای همه سرمایه‌داران صادق است. زیرا سرمایه‌داران ارزش افزوده کسب شده را نمی‌توانند به مثابه سرمایه در مؤسسه خود به کار اندازند. سرمایه‌داران ارزش اضافی کسب شده را در نظام بانکی می‌گذارند تا در اختیار دیگر سرمایه‌داران، برای سرمایه‌گذاری مجدد قرار گیرد. نظام سرمایه‌داری، نظام هرج و مرج واقعی است و هر سرمایه‌داری می‌کوشد سود خود را حتا به بهای از صحنه خارج کردن دیگران تضمین کند.

در عین حال فعالیت‌های سوداگرانه مالی در سرمایه‌داری به ویژه در واپسین دوران‌های تکامل آن به نحو سرسام‌آوری رشد می‌کند و نسبت به سرمایه فعال در تولید اولویت می‌یابد. این وضعیت در اقتصاد سرمایه‌داری تأثیری مخرب بر تولید و گردش سرمایه می‌گذارد. توده عظیمی از ارزش اضافه به صورت پول از هر وسیله‌ای برای به کار انداختن و ارزش بخشیدن به خود استفاده می‌کند. یعنی خود را به عنوان سرمایه به حرکت می‌اندازد. بدین‌سان مشاهده می‌کنیم که چگونه سرمایه‌داران به تناب برای خرید دالر، یورو، مارک و ین به خشن‌ترین وجهی به رقابت می‌پردازند و این امر اثرات تعیین‌کننده‌ای بر داد و ستد ارز می‌گذارد. رقابت برای خرید سهام، اوراق بهادار، مواد خام و غیره - آن‌گونه که در بخش "اقتصاد کازینو" مورد بحث ما قرار گرفته است - در میان سرمایه‌داران شدت می‌یابد و بر بورس سهام، اسناد بهادار و بازار کالا تأثیرات ناگهانی متفاوتی می‌گذارد. همه این عملیات تنها به جماعت سوداگران بورس که به ورشکستگی برخی و ثروت‌اندوزی جمعی دیگر دامن می‌زند، محدود نمی‌شود. بلکه اثرات و نتایج خود را به تمام اندام نظام اقتصادی می‌گستراند. برای مثال، تغییرات و نوسانات در میان ارزهای مختلف بی‌ثباتی در قیمت کالاها را موجب می‌شود و بر ارزش واقعی پرداخت‌های معلق نیز تأثیر می‌گذارد. منحنی قیمت مواد خام به دلیل اقدامات سوداگرانه در بازار بورس به سود یا زیان این یا آن تولیدکننده و مصرف‌کننده بالا و پائین می‌رود. سرانجام، نوسان در جریان اوراق بهادار، موفقیت دارندگان آنها را - که مایل به تبدیل این اوراق به پول یا اعتبار هستند - متزلزل یا مستحکم می‌سازد.

کوشش هر فراکسیون سرمایه برای تصاحب بخش بیشتری از ارزش اضافی تولید شده به بهای تعدی نسبت به منافع سرمایه‌داران دیگر تمام می‌شود. همین امر تشنج در بخش‌های مختلف اقتصادی را شدت می‌دهد. تورم تنها یکی از نتایج این رقابت‌هاست. پدیده‌ای که در بستر انحصارات تکوین یافته است و هیچ نیروی در دنیای سرمایه‌داری قادر به جلوگیری از آن نیست.

رکود و تورم، به عنوان دو روی شبح هولناک برای نظام سرمایه‌داری همواره فاجعه‌آفرین بوده‌اند و آرامش را از آکادمیسین‌های بورژوازی اقتصاد سیاسی، بانکداران و سیاستمداران مدافع سرمایه‌داری ربوده‌اند. در مبحث رکود و تورم ما با انبساط مفرط مقدار سرمایه در گردش و کار فاقد تولید ارزش اضافی مواجه هستیم. در دوران نئولیبرالیسم استثمار کارگران (شدت یافتن کار، کاهش دستمزد، تقلیل تعداد کارگران به حداقل ممکن) وخیم شدن شرایط کار توسط سرمایه‌داران با هدف حفظ ارزش سرمایه ابعاد گسترده‌تری یافته است. رقابت‌های خارجی ساده‌ترین بهانه برای تقلیل تعداد کارگران و افزودن بر خیل بی‌کاران در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته شده است. همه این اقدامات ضدانسانی با ادعای جلوگیری از مرگ "اقتصاد ملی" صورت پذیرفته است. گیرم که این رویکردها در مجموع شرایطی را رقم می‌زنند که در نتیجه انطباق آن‌ها، سرمایه به ورطه بحران کشیده می‌شود و به تبع بحران است که ارزش بخشی سرمایه به بن‌بست می‌خورد. مضاف به این‌که بخش قابل ملاحظه‌ای از ارزش اضافی تولید شده نه فقط دوباره به سرمایه تبدیل نمی‌شود، بل‌که به عنوان درآمد شخصی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سرمایه طی تاریخ تکامل خود، به ویژه در دوران انحطاط - که از ابتدای قرن بیستم آغاز شده - پیوسته و در ابعاد عظیمی رشد یافته است. توده ارزش مصرفی تولید شده، متنوع و همراه با کشفیات جدید است. همین پدیده وسیله‌ای است که به نوبه خود بستر تمدید دوران احتضار سرمایه و ارتقای کلی ارزش تولید شده را زمینه‌سازی می‌کند و بدین اعتبار باعث ادامه ارزش بخشی سرمایه می‌شود. نیاز شیوه تولید سرمایه‌داری مبنی بر افزایش دائم کمیت ارزش مصرفی تولید شده به سبب پیش‌گفته ضرورت می‌یابد. نیز در همین جاست که اشکال گوناگون و مشخصی که این ارتقاء به خود می‌گیرد (تسلیمات، برنامه‌های فضائی، جامعه‌ی مصرفی و...) اولین بیان عقلانی خود را پیدا می‌کند.

اما اگر جامعه مصرفی از یکسو، همچون دیگر اشکال ارتقای ارزش مصرفی تولید شده، درجه اطمینانی برای مشکلات شیوه تولید سرمایه‌داری است، از دیگر سو، محدودیت‌های تاریخی آن نیز هست. برخی کالاهای مصرفی می‌توانند به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یابند. برای مثال هر خانواده مرفهی می‌تواند به جای یک دستگاه اتومبیل چهار دستگاه داشته باشد. ولی برخی کالاهای دیگر به دلیل فیزیکی و اجتماعی کمتر قابلیت از دیاد دارند. به صورت نمونه یک انسان نمی‌تواند بیش از مقدار معینی غذا مصرف کند. در بدترین و کثیف‌ترین ریخت و پاش‌های بورژوازی این میزان در حد معینی است. (واضح است که در این جا ما از انهدام مواد غذایی توسط دولت‌ها به منظور کنترل تعادل بازار سخن نمی‌گوئیم). در عین حال، جهان شمولی مصرف انسان با شرایط مزدبگیری برده-وار او سازگار نیست. در حقیقت جهان شمولی مصرف به جهان شمولی سلیقه، عادت و منافع می‌انجامد و این همه تنها در زمان و شرایط معین امکان‌پذیر تواند بود. سرانجام، جهان‌شمولی مصرف، بهره‌مندی عمومی از ثروت را نیز مطرح می‌سازد و جهان‌شمولی در منافع و خودگردانی را به همراه می‌آورد. قدر مسلم این است که چنین جهان-شمولی‌هایی به طور مطلق کمترین تناسبی با شرایط کار مزدی ندارند.

هر چند سرمایه‌دار حربه مصرف را به وسیله‌ای برای تحمیق و از خودبیگانگی کارگران تبدیل کرده است، با این همه دور و دیر نیست روزی که کارگران خود را از جنبه‌های تحمیق‌کننده مصرف رها سازند و به جای تبعیت از منافع سرمایه‌داران، علیه نظام تحمیق و استثمار سرمایه‌داری به پاخیزند.

تکامل جامعه با ضرورت سرمایه مبنی بر کاهش کار لازم به سود افزایش کار اضافی در تضاد است. هر سرمایه‌دار در مایل است که کارگران او انسان‌هایی کم توقع و قانع باشند و در مقابل کارگران سرمایه‌داران دیگر به عنوان

مشتریان کالاهای او دست به ولخرجی بزنند. دقیقاً به همین دلیل ارتقای ارزش اضافی کسب شده از هر کارگر همان قدر ضرورت دارد که رشد اضافه تولید سرمایه!! با این حال شیوه تولید سرمایه‌داری و نظام تولید برای بازار بنا به طبیعت خود، افزایش نامحدود کمیت تولید - چه کالاهای مصرفی و چه ابزار تولید - را محدود می‌سازد.

تولید اشیاء برای مبادله<sup>۲</sup> (یعنی تولید کالا) متضمن محدودیت حجم تولید است. کالا تنها هنگامی می‌تواند تولید شود که در جایی، توسط تولیدکننده کالائی دیگری که بتواند ضمن معاوضه از نظر ارزش مبادله و مصرف، معادل و متناسب با آن کالا باشد، عرضه شود.<sup>۳</sup> کار تنها زمانی انجام می‌پذیرد که کار دیگری از نظر کمیت و کیفیت همسان با آن متحقق شود. حتی اگر نظام اعتباری در شرایط معینی تأثیرات هرچه بیشتر محدودکننده چنین وضعیتی را از طریق امکان یابی برای جلوگیری از همزمانی این دو نتیجه تخفیف دهد، با این همه محدودیت تولید باقی می‌ماند و ما می‌توانیم مظاهر آن را در همه جا مشاهده کنیم. نمونه را کشاورز گندم تولید خواهد کرد چنانچه همزمان یک صنعتکار، پارچه یا ابزار کار تولید نکند! چنین روندی به این دلیل نیست که کشاورز به هر رو، بدون پارچه و سخت‌افزار قادر به تولید گندم نیست. بلکه از این روست که او نمی‌تواند گندم را در مقیاسی که برای فروش لازم است، تولید کند. در چارچوب روابط بازاری میان افراد، وضع به گونه دیگری نمی‌تواند باشد. تولید اشیاء در حیطه روابط سرمایه‌داری، رشد کمیت نامعین تولید شده را نیز محدود می‌سازد. زیرا کالا صرفاً برای ظرفیت و قابلیت فروش تولید نمی‌شود. هدف از تولید کالا در شیوه تولید سرمایه‌داری کسب سود مناسبی است که از طریق فروش به دست می‌آید و همین سود (ارزش اضافه) به تجدید تولید کالا شکل واقعی می‌دهد. هرگاه و به هر علت چنین روندی تحقق نپذیرد، تولید به طور اجتناب‌ناپذیری متوقف خواهد شد. شرایط تبدیل "سرمایه - کالا" به "سرمایه - پول" بلافاصله بر روند تولید تأثیرات زنجیرمئی می‌گذارد. به این معنا که توقف تولید در یک نقطه نه تنها عرضه کمیت معین کالا را مختل می‌کند بلکه همچنین تقاضای وسایل کار و کالاهای مصرفی را که در آن به کار می‌روند به همراه امکانات بخش‌های دیگر فروش سودآور کالا را نیز از بین می‌برد.

جامعه بورژوائی در تکامل مشخص خود، محدودیت تولید را، چه در بخش کالاهای مصرفی و چه در زمینه تولید وسایل تولید، اعمال می‌کند. از صد سال پیش همه شرایط مادی برای سپری کردن شیوه تولید سرمایه‌داری فراهم شده و سالیان درازی است که تمام ظرفیت‌های بورژوازی به طبقه‌ای ارتجاعی و مخالف جدی هرگونه تحول انقلابی در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تبدیل شده است.

(در افزوده:

بگذار باز هم جماعتی شیدا و شیرین عقل به سان کاریکاتور منشویک‌ها از "استقلال طلبی و ترقی خواهی و ملی گرایی" بورژوازی دفاع کنند. طبقه کارگر مرعوب این نیرنگ‌های منسوخ سخن‌گویان مثلون بورژوازی نخواهد شد.)

در شرایط کنونی، این طبقه حتی مانع جدی هرگونه رفرم سطحی در جامعه سرمایه‌داری است. رفرم که سهل است بورژوازی هزاره سوم با اتخاذ سیاست‌های ریاضتی دست آورده‌های مبارزات طبقه کارگر را نیز هدف گرفته است. افزایش سن باز نشستگی در فرانسه و حذف خدمات حمایتی دولت از تعرض‌های واضح بورژوازی به منافع فرودستان است. از این‌رو بورژوازی در شکل‌بندی هر جنبش وسیع توده‌ای و نبرد سیاسی انقلابی لاجرم مرگ خود را می‌بیند و طبعاً در مقابل آن با تمام نیرو و امکانات سرکوب‌گرانه خود می‌ایستد. (قابل توجه مدافعان "چپ" جنبش بورژوائی و دست راستی سبز!) در دوران ما هر آنچه این یا آن بورژوا نسبت به اجحاف، امتیازات، وحشی‌گری، لگدمال شدن حقوق بشر و غیره صدای خود را بلند کند، ناگزیر باید مطمئن بود که در حقیقت فریاد او صرفاً به دلیل

در تناقض افتادن منافع او با منافع بورژواهای دیگر و فریادی توخالی برای رفع موانعی است، که در راه کسب منافع جدید این بورژوا ایجاد شده است. همین بورژوازی "انسان دوست" و طرف دار " حقوق بشر و دموکراسی خواه" ما، با تمام نیرو از نظام‌های سیاسی اجتماعی و اقتصادی عقب مانده و ارتجاعی حاکم بر مصر و الجزایر و تونس و لیبیا و عربستان سعودی و کویت و قطر و بحرین و افغانستان و سایر رژیم‌های هار و قرون وسطائی منطقه خاورمیانه و دیگر نقاط جهان حمایت کرده است.

همه محدودیت‌های فرا راه رشد و ارتقای کمیت تولید، به معنای محدودیت ذاتی شیوه تولید سرمایه‌داری است و به سهم خود تکامل پیوسته جامعه بورژوازی را غیرممکن می‌سازد. بحران اضافه تولید سرمایه نتیجه به بن‌بست رسیدن شیوه تولید سرمایه‌داری است.<sup>۴</sup>

### ب. اقتصاد کازینو

طی سه دهه حاکمیت نئولیبرالیسم، بخش عمده‌ای از تالار بازرگانی و مناسبات اقتصاد سرمایه‌داری کشورهای صنعتی پیشرفته، به یک کازینوی عظیم تبدیل شده است. اداره این کازینو - که نمایندگی‌هایش در اغلب نقاط جهان پراکنده است - به عهده سندیکای قماربازان حرفه‌ای بوده است. اعضای این سندیکا را گروهی از بورس‌بازان، بانکداران، سفته‌بازان، دارندگان اوراق و اسناد بهادار و به طور کلی صاحبان پول تشکیل می‌داده است. در تمام کم و بیش سی‌ساله که درهای کشاد این کازینو باز و بازار اقتصادی آن شکوفا و پر رونق بوده، اقلیتی در هیأت برنده و اکثریتی ساده لوح در قالب بازنده از این درها خارج شده‌اند. چنین پدیده‌ای چندان عجیب نیست. قانون حاکم بر قمار همیشه حکم به برد و باخت داده است. در طول این سال‌ها برندگان به طرز شگفت‌ناکی بر ارقام نجومی ثروتشان افزوده‌اند. یکی از این افراد **پاتریک سلا** نام دارد.

**پاتریک سلا** در جهان نئولیبرالی یک غول بازرگانی است، که به یاری ارتشی مجهز به ابزار الکترونیکی و برخورد از آخرین دست‌آوردهای تکنولوژی اطلاعات (information technology) گوشه‌ای از بازار بورس را در اختیار داشته و از طریق کاربست روش‌های مختلف سوداگرانه از جمله "فروش کوتاه مدت"، به سرعت نور بر ارقام نجومی سرمایه مالی‌اش افزوده است. محل کار این بازرگان جوان (بورس باز) در سالن بزرگ تجاری "بارکلیز دوسوت" لندن است، که معاملات با فرانک سوئیس را اداره می‌کند.<sup>۵</sup> روی میز او سه صفحه تلویزیون قرار دارد و با دو بلندگویی که پشت سرش نصب شده است، **سلا** را هر لحظه به کمک صدا و تصویر به آخرین آمار و اطلاعات بازار بورس و مبادله پول ارتباط می‌دهد. خبرگزاری **رویتر** - که در استفاده از ابزار الکترونیک مالی جای‌گاه ویژه‌ای برای خود کسب کرده است - از طریق خطوط تلفن و شبکه‌های اختصاصی ماهواره و یک دستگاه ماشین حسابگر بسیار حساس، **پاتریک سلا** را به ۲۰ هزار مؤسسه مالی در لندن متصل می‌کند. او خود جدا از همه وسایل ارتباطی پیش‌گفته، روزها به وسیله نشریه‌ای که مؤسسه‌اش تهیه و چاپ می‌کند، نتیجه مذاکرات نشست‌هایی را که توسط شورای مدیریت بانک مرکزی المان به دست آمده است، مطالعه می‌کند. خروجی این مذاکرات هرچه باشد، تحلیل‌گران و مشاوران **پاتریک سلا** او را به یک اقدام مناسب و به هنگام فرا می‌خوانند. مشابه چنین اقدامی - که نتیجه‌اش سود میلیون دلاری است - در یکی از رویکردهای **دورکن میلر** قابل توضیح است. این میلیارد مشهور امریکائی - به یاری همان واسطه‌ها و ابزارهای الکترونیکی - نخستین کسی بود که متوجه شد موقعیت مدافعان نظام پولی اروپا به‌رغم وعده و عیدهایی که همه روزه روسای بانک‌های مرکزی مبنی بر ثابت ماندن نرخ‌های برابری پولی ارائه می‌کنند، تا چه اندازه ضعیف است. اما همان زمان بود که خبری - از

یک جلسهٔ محرمانهٔ اقتصادی - درز کرد. خبر حاکی از آن بود که بانک‌های مرکزی کشورهای پول‌شان ضعیف است، وام‌هایی به مارک المان گرفته‌اند، تا ذخایر ارزی خود را تقویت کنند. در همین زمان بود که هلموت شلزینگر رئیس بانک مرکزی المان شد. او در یک کنفرانس مطبوعاتی به طور ضمنی متذکر شد، که نظام پولی اروپا به یک تطبیق نیاز دارد. این اظهار نظر که ظرف چند دقیقه در سراسر جهان پخش شد - بناء به گفتهٔ کارشناسان مالی - به مثابه یک پیام تبلیغی تلقی می‌شد. پیام این بود "پوند را بفروشید!" اکنون برای دورکن میلر تصمیم‌گیری بسیار ساده بود. او هر روز مبالغ زیادی پوند قرض می‌گرفت و به مارک تبدیل می‌کرد. چنین اقدامی که متکی به یک رانت اطلاعاتی بود، برای میلر به تنهایی یک میلیارد دلار پول به جا گذاشت. (نقل به مضمون از: ه. شومان، پ. مارتین، ۱۳۷۹، صص، ۱۸۹-۱۸۱)<sup>۶</sup>

پاتریک سلا و دورکن میلر در شمار یکی از صدها عضو باند تبهکار سندیکای قماربازان هستند که به اعتبار رواج سرمایه‌داری کازینو (casino capitalism) در یک چشم به هم‌زدن ده‌ها صفر بر ارقام نجومی حساب بانکی‌شان افزوده‌اند. این افراد، به عنوان یک پای ثابت مؤسسات مالی همان برندگان خوشبختی هستند که مقررات‌زدایی نئولیبرالی به بهای فقر و فلاکت روزافزون فرودستان طی سده‌ه گزشته به ارمغان آورده است. توحش مالی الیگارش (oligarchie) قماربازان حتا از سوی خبیث‌ترین دار و دسته‌های مافیای جنایت‌کاران نیز مشاهده نشده است. بیهوده نیست که حتا یورگن هابرماس نیز نئولیبرالیسم را "گرایش به لیبرالیسم وحشی" نامیده است (Habermas, ۱۹۸۸, p. ۲۰۴).

در تمام سال‌هایی که اقتصاد مقررات‌زدایی شدهٔ نئولیبرالی بر بازار عنان گسیخته حکومت می‌کند، تمام مناسبات مالی جهان از وال‌استریت و بارکلیز دوسوت تا بانک‌های عظیم چینی و ژاپنی تحت سیطرهٔ بورس‌بازان، بیمه‌گران، دلالان و سفته‌بازان درآمده است. این گنگسترهای مالی از طریق دست به دست شدن اعتبار به اساس اعتبار، وام‌های رهنی درازمدت با ریسک زیاد (ساب‌پریم)، خرید و فروش اوراق بهادار و معاملاتی از این شمار بر ارقام نجومی سرمایه خود می‌افزایند. در این مدت نهادهای برآمده از برتون وودز و سازمان‌های بین‌المللی از جمله صندوق پول و بانک جهانی به عنوان شعبه‌های فعال این قمارخانه‌های پرسود تلاش می‌کنند.

«در سال‌های دههٔ ۱۹۷۰ توسعهٔ بانک‌های بزرگ صنعتی به اندازه‌ای بود که هر مقررات و کنترل اداری را نوعی ترمز و توقف نامطلوب به شمار می‌آوردند. نارضایتی این بانک‌ها و شرکت‌هایی که سهام‌شان در بازار خرید و فروش می‌شد و علاقهٔ آن‌ها به جذب مشتریان بیشتر و بزرگتر و فشاری که بر روی دولت‌های‌شان می‌آوردند و ادامهٔ این روند، رفته‌رفته به یک جنبش جهانی مقررات‌زدایی منجر شد. ابتداء هفت کشور بزرگ صنعتی مبادرت به مقررات‌زدایی کردند و بدین ترتیب بازارهای خود را در یکدیگر پیوند زدند.<sup>۷</sup> سرانجام کار به جایی رسید که صندوق بین‌المللی پول هرگاه وامی به کشورهای فرعی پرداخت می‌کرد، در مقابل از آن کشورها می‌خواست تا دروازه‌های خود را به روی جریان بین‌المللی پول بازگشایند. در نظام جدید الیگارش قماربازان نه کالائی جابه‌جا می‌شود و نه سرمایه.<sup>۸</sup> ممکن است هیچ تولیدی یا خدماتی اساساً در کار نباشد. تنها با شگردهای خاصی که مختص قماربازان حرفه‌ایست، میلیون‌ها و میلیارد‌ها دلار جابه‌جا می‌شود. شگرد قماربازان دست‌رسی به منابع اطلاعات و استفادهٔ به موقع از اطلاعات به دست آمده است. محل بازی قماربازان حرفه‌ای، بازارهای بورس بین‌الملل است. در این بازارها، از بخش‌های تجاری بانک‌ها گرفته تا شرکت‌های بیمه، تا صندوق‌های سرمایه‌گذاری و بازنشستگی و تا افراد حرفه‌ای که با استفاده از آخرین تجهیزات الکترونیکی خود را به سرتاسر جهان متصل می‌کنند و اطلاعات مربوط به قیمت‌ها و گاه بعضی از اطلاعات سیاسی که بر روی رویدادها و از آنجا قیمت‌ها اثر گذار هستند، به



دست می‌آورند و با تحلیل واکنش‌های سریع و به موقع نشان می‌دهند. میزان درستی اطلاعات و درستی واکنش‌های قماربازان اندازه سودهای به دست آمده را نشان می‌دهد. الیگارش‌های قماربازان، جهان را همچون یک بازار بزرگ نگاه می‌کنند. بازاری که تنها عامل داد و ستد و ایجاد ارزش در آن داد و ستد اطلاعات است. آنان معتقدند که یگانه شدن و یکپارچه شدن این بازار و بسط آن در سراسر جهان راه‌انگیزی است که از دلان ارتباطی تمام کشورها می‌گذرد». (شومان و مارتین، ۱۳۷۹، ص ۲۱۵، نیز بنگرید، محمد قراگوزلو، ۱۳۸۷، صص ۵۲۵-۵۲۴)

این دلان ارتباطی از زمان به قدرت رسیدن ریگان - تاچر به شیوه اقداماتی که جهانی‌سازی‌های اجباری طراحی می‌کرد، به وجود آمد و اگرچه بدون این‌که به یک قانون مدون جهانی برای تنظیم سرمایه مالی منجر شود، در نهایت به دلیل خصلت ضدکنترلی روند مقررات‌زدائی‌ها و ریسک بالا و پوسته شکننده حباب‌ها اقتصاد کازینویی را همچون آواری بر سر سرمایه‌داری نئولیبرال ویران کرد.

جنبه دیگر بحران مالی سرمایه‌داری نئولیبرال را باید در قضیه پول فیات (Fiat Money) واکاوی کرد. در سیستم پول فیات، محدودیتی برای انتشار اسکناس وجود ندارد. این امر امکان ایجاد نامحدود اعتبار را فراهم می‌سازد.<sup>۱</sup> نخستین تجربه استفاده از پول فیات در اروپا در فاصله سال‌های ۱۷۲۰-۱۷۱۷ در فرانسه شکل بست و طی آن پول کاغذی جای فلزات گرانبها را گرفت. مبتکر این شیوه مالی فردی به نام جان لا از اهالی اسکاتلند بود، که فیلیپ اورلنن (نایب‌السلطنه‌ی فرانسه) را بعد از مرگ لونی چهاردهم برای حل بحران اقتصادی به اتخاذ این روش واداشت. لا ابتداء شرکت میسی‌سی‌پی را بنیان نهاده بود و سپس در ادغام شرکت خود با یک ژنرال فرانسوی - که به بانک سلطنتی مشهور شد - اقدام به انتشار ۲۰۰ سهم پانصد لیوری کرد، که در زمان انتشار فقط ۲۵۰ لیور ارزش داشت. لا به خریداران این سهام وعده می‌داد، که بعد از ۶ ماه در برابر هر سهم ۵۰۰ لیور بپردازد. شرکت میسی‌سی‌پی موظف بود با استفاده از اعتبارات به دست آمده از انتشار این سهام شهر نئو اورلنن را کنار رودخانه میسی‌سی‌پی بسازد. از آنجا که جمعیت داوطلب مهاجر به آن شهر کم بود، دولت فرانسه ناگزیر، دزدان و فواحش و مجرمان را به آنجا تبعید می‌کرد. ارزش سهام پانصد لیوری در ظرف مدتی کوتاه به بیست هزار لیور افزایش یافت. در این دوران معاملات به جای طلا و نقره با پول کاغذی سلطنتی انجام می‌گرفت. از آنجا که انتشار سهام تازه فقط از طریق انتشار اسکناس تازه ممکن بود، بانک میلیون‌ها لیور اسکناس منتشر کرد. در سال ۱۷۲۰ پول کاغذی به تورم سرسام‌آوری دامن‌زد و اسکناس به طور کلی ارزش خود را از دست داد. سیستم مالی فرو ریخت و جان لا مخفیانه از فرانسه گریخت. نمونه بعدی پول فیات در سال ۱۸۶۲ به صورت انتشار دالره‌های کاغذی به نام گرین-بکس (green backs) هنگام جنگ‌های داخلی ایالات متحد اتفاق افتاد. این پول‌ها برای تأمین هزینه‌های سرسام‌آور جنگ منتشر می‌شد و در واقع بدهی دولت امریکا به شمار می‌رفت که وعده تبدیل آن به طلا را به آینده‌ای نامعلوم موکول می‌کرد (J.Foreman, ۱۹۹۵, PP. ۷۷-۷۸). سیستم پول فیات به مدت ۷ سال، یعنی تا پایان سال ۱۸۷۹ ادامه یافت. اما طی سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۵ بار دیگر نظام پولی به استاندارد طلا تکیه زد. در آن سال‌ها هر دالر به نرخ ثابتی از دالر قابل تبدیل بود. ثبات داخلی قیمت‌ها بدون نرخ تورم در این دوران استمرار یافت. لیکن ملزومات جنگ جهانی اول بار دیگر رابطه طلا - دالر را از هم گسیخت.

مارکس رابطه طلا و نقره با کالا - پول را به روشنی شکافته است:

«همان طور که هر کشوری برای گردش داخلی خود نیازمند یک صندوق ذخیره پول است، برای گردش پول در بازار جهانی نیز به یک صندوق ذخیره نیاز است. بنابر این کارکرد اندوخته‌ها تا حدی نتیجه کارکرد پول به عنوان وسیله پرداخت و گردش داخلی و تا حدی نتیجه کارکرد آن به عنوان پول جهانی است. در این نقش اخیر همواره

کالا - پول حقیقی، یعنی طلا و نقره در شکل فیزیکی آنها، مورد نیاز است. به این دلیل **سِر جیمز استوارت** صراحتاً طلا و نقره را به عنوان "پول جهانی" توصیف می‌کند تا آنها را از باز نمودهای محلی صرفشان متمایز کند. جریان طلا و نقره حرکتی دو جانبه است. از یک سو، از خاستگاه‌های خود به سراسر بازار جهانی گسترش می‌یابد و در گستره‌های متنوعی در قلمروهای متفاوت ملی گردش جذب و از طریق آنها در مجاری گوناگون پویه داخلی وارد می‌شود. در آنجا جایگزین سکه‌های طلا و نقره فرسوده می‌شود، ماده مصلح لازم را برای اجناس تجملی فراهم می‌آورد و به گنج سنگ‌واره می‌شود. این حرکت نخستین به واسطه مبادله مستقیم کار تکتک کشورها که در کالاها تحقق یافته، با کاری که در فلزات گران بها توسط کشورهای تولیدکننده طلا و نقره تحقق پیدا کرده، انتقال می‌یابد. از سوی دیگر، طلا و نقره پیوسته بین قلمروهای ملی متفاوت در رفت و آمد هستند و این حرکت تابع نوسان‌های بی‌وقفه نرخ مبادله است.

کشورهائی که تولید بورژوائی تکامل یافته‌تری دارند، ذخایری را که در مخازن بانک‌ها تمرکز یافته است، به کمیته لازم برای اجرای کارکردهای ویژه محدود می‌کنند. هرگاه این اندوخته‌ها به نحو چشمگیری بیش از سطح میانگین خود باشند، این امر با قید استثنائاتی، شاخص رکود در گردش کالا یعنی قطع جریان استحاله‌های آنهاست» (کارل مارکس، پیشین، صص، ۱۷۴-۱۷۳).

واقعیت این است که تزریق اعتبار به اقتصاد بدون پشتوانه فلز بهادار - مانند مبادلات متکی به اعتبار به اساس اعتبار - می‌تواند امکان رشد و در عین حال افزایش ارزش سهام و قیمت را به دنبال داشته باشد. کما این‌که در گذشته چنین رشدی به صورت حباب‌ها در بازار بورس و سهام به وجود آمده است. با این حال باید به این نکته توجه کرد که در سیستم پول فیات هر یک دالر رشد در تولید ناخالص داخلی، دو و نیم دالر قرض به وجود می‌آورد. این نسبت افزایش تولید ناخالص داخلی به بدهی را می‌توان به روشنی در اقتصاد امریکا مشاهده کرد. براساس آمار رسمی در فاصله زمانی ۲۰۰۲ - ۱۹۹۲ تولید ناخالص داخلی ایالات متحد ۴۵ درصد افزایش داشته است، حال آن‌که میزان بدهی‌های عمومی و خصوصی در همین دوره به ۱۲۰ درصد صعود کرده است. تورم نجومی آخرین توقف‌گاه پول فیات است. در این دوره - چنان‌که در آلمان دهه ۱۹۲۰ و پیش از به قدرت رسیدن نازی‌ها اتفاق افتاد - پول ارزش خود را از دست می‌دهد و به یک تکه کاغذ بی‌مقدار برای روشن کردن یک نخ سیگار تبدیل می‌شود. در این‌جا نکته مهم این است که با توجه به اوصاف پیش‌گفته چرا دالر امریکا در این مدت سقوط نکرده و نرخ تورم در آن کشور در حدود کمتر از ۵ درصد باقی مانده است؟

پاسخ این سؤال با یک توضیح مشروط دانسته می‌آید. اگر دالر امریکا معیار اصلی قیمت‌گذاری نفت و واسطه اصلی در تجارت جهانی و سپرده‌های ارزی در جهان نبود، بروز یک تورم نجومی در سطح کشوری مثل زیمبابوه و روسیه یلتسین زده در امریکا قطعی بود.

اینک که بحران نئولیبرالیسم، بازگشت به کینزیسم را در قالب یک آلترناتیو نجات‌بخش مطرح کرده است، توجه به این موضوع لازم است که در مورد عدم اتکای انتشار اسکناس به یک پشتوانه فیزیکی نظیر طلا یا نقره میان کینز و نئولیبرال‌ها، اختلاف نظر اصولی وجود نداشت. زیرا **جان مینارد کینز** مخالف هرگونه استاندارد طلا بود. اختلاف اساسی میان کینز و نئولیبرال‌هایی مانند **فون‌هایک** و **میلتون فریدمن** - چنان‌که به تکرار گفتیم - در مورد مداخله و عدم مداخله دولت در ماجرای کنترل و تنظیم اقتصاد و بازار و گسترش خصوصی‌سازی بود. کینز در کتاب **نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول** به صراحت نسبت به خطرات اقتصاد کازینو و تهدیدهای سفته‌بازی هشدار داده و گفته بود:

«در جریان فعالیت مداوم و عادی یک شرکت، وجود سفته‌بازان ممکن است آسیبی به آن وارد نسازد. ولی وضعیت وقتی جدی می‌شود که فعالیت یک شرکت یا یک کارخانه به حیابی از گرداب سفته‌بازی تبدیل می‌گردد. زمانی که رشد سرمایه‌های یک کشور به محصول فرعی یک کازینو تبدیل شد می‌توان گفت که کار به نحو بدی پیش رفته است»

(کینز، ۱۳۸۷، ص ۱۵۹).

این بحث را ادامه خواهیم داد.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. در مورد تفصیل و تفسیر دقیق "روند ارزش افزائی" بنگرید به: (کارل مارکس، ۱۳۸۶ مجلد اول سرمایه، صص، ۲۵۹-۲۱۸)
۲. در مورد "روند مبادله" بنگرید به: (کارل مارکس، پیشین، صص: ۱۲۳-۱۱۴)
۳. در مورد "کالا" و "سرشت دوگانه" آن بنگرید به: (کارل مارکس، پیشین، صص: ۱۱۳-۶۶)
۴. برای اطلاع بیشتر و دقیق بنگرید به مجلد اول و سوم *کاپیتال*. نیز مقاله "بحران کنونی سرمایه‌داری، علل و زمینه‌های آن" خلاصه کتاب "تحولات دوران ما، مبارزه طبقاتی و چشم‌انداز سوسیالیستی" (۲۰۰۳) نوشته جابر کلینی.
۵. این مبحث را نگارنده در مقاله مبسوط "جهانی شدن" مندرج در ماهنامه *اطلاعات سیاسی اقتصادی* (سال ۱۳۸۱، ش ۱۷۷-۱۷۸) به نقل از کتاب *دام جهان‌گرانی* نوشته‌ام. کموبیش ۸ سال پیش یعنی زمانی که دکان بارکلیز دوسوت مانند وال استریت هنوز تخته نشده بود.
۶. نیز بنگرید به نقد همین کتاب: احمد فعال، ۱۳۸۰، ص ۶
۷. سرایت بحران مالی از امریکا و انگلستان به تمام اقتصادهای نئولیبرالی مقررات‌زدائی شده در ارتباط با همین پیوندهای مالی قابل تعریف است.
۸. اقتصاد کازینویی یعنی همین. در کازینو نیز بدون تولید کالا یا جابه‌جا شدن سرمایه، یکی دو قمارباز حرفه‌ای با ترندهای ویژه و به واسطه چند ژتون بی‌ارزش ناگهان میلیاردها دالر بر ثروت خود می‌افزایند.
۹. در این زمینه بنگرید به: (Fiat money history in America در سایت: [Kwaves.com/fiat](http://Kwaves.com/fiat))

#### منابع:

- شومان. هارولد، مارتین. هانس پیتر (۱۳۷۹) *دام جهان‌گرانی*، ترجمه عبدالحمید فریدی عراقی، تهران: فرهنگ و اندیشه
- قراگوزلو. محمد (۱۳۸۷) *فکر دموکراسی سیاسی*، تهران: نگاه
- کینز. جان مینارد (۱۳۸۷) *نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول*، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران: نی
- مارکس. کارل (۱۳۸۶) *سرمایه، نقدی بر اقتصاد سیاسی*، مجلد اول، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آگاه